

و بدستور پیش لشکرهای خود را بچندین بخش کرده
 تخت چند دسته شان را به بازگرفتن احمد نکر قریبا
 و چون آنها رفته سهاجی را از آن کشور بتاراند
 و چند شهر بزرگ آنرا بگرفتند همه لشکر را بسوی
 بیجاپور برانگیزاند و محمد عاوشاه را یکبار دیگر بیارند
 ناگزیر ساخته جایهای استوارش را بگرفت
 محمد عاوشاه که همیشه برنگ آمیزهای دست فریب
 به هنگام کار از دشمن خوشخوار جان بدر برده بود
 این بار پیش از نمودار شدن سختی و فروماندگی
 آنها را بکار برد آب آگیرها را بیرون کرده چاهها
 را پر نموده و تا شش فرسنگ از هر سوی بیجاپور
 را از هر چه سرفایه زندگانی مرد و اسب بودسته
 گزاشته بود با این همه بازگاه و بیگاه دستها

داستان ترکتازان هند

شکر خود را میفرستاد تا بیورشهای ناگهانی و شجون
های پی در پی زیانها بار دوی شاهجهان میرسانید
سرا انجام هر دو سوی از آنگونه جنگ و پیکار
خسته و بیزار شدند و هر دو پی میبایستی میگشتند
که عادلشاه درخواست آشتی نمود و با پایان دلگرمی
و جوشش پذیرفته شد

آنگاه بر این پیمان بستند که عادلشاه هر ساله بیست
لک روپیه با خرمین شاهجهان بفرستد و شاهجهان
از کشور احمد نگر آن بخشهاییکه پیوسته بسوانه های خاور
و برینی بجا پور است به عادلشاه واکزارد

پس از انجام کار آشتی منولان افتاوند در پی
۱۹۳۶ سهاجی و او را بران داشتند که پادشاه
ساختگی خود را دست داد و بخش نمودی شاهجهان

بشمار چاکرانِ تختِ بجا پور درآمد
پس از آن شاهجهان به تختگاه خود برگشت و
پادشاهی خانه نظامشاهی احمد نکر یکبارہ سپایان رسید
گویند شاهجهان در میان همین یورش
انجامین که تازه ازو به دکن رسید پادشاه کلکنده
را تخت ترسانید آنگاه به پیمان اینکه هر سال چیزی
بدرگاه فرستد و روزهای آدینہ نام پادشاهان
ایران را پس از نماز در کشورش بر زبان نیارند
وست ازو کشید

روید او ہائیکہ در چند سال گزشتہ در گوشہ و کنار
ہندوستان رخ نمود چندان تازگی نداشت کہ در
خورخارش باشد مانند گرفتن فرمانفرمای بنگال
وژ ہوکلی را کہ نزدیک کلکتہ است از پرتگیزان و

داستان ترکتازان هند

سال (۱۰۴۱ و ۱۰۴۲) و شورش گروه بندیله که در
فرونشاندن آن پسر نرسینگیلو کشته شد و یکسوم بن
یکدسته از لشکریهای سوانه خاوری کار تبت کوچک
را در دو سال که در (۱۰۴۶ و ۱۰۴۷) انجام یافت
و شکست خوردن و تباہ شدن دسته دوم هنگام
گرفتن سری نگر در (۱۰۴۸ و ۱۰۴۹) و گرفتن دسته
دیگر از همان سپاه کشور کوچ بهار را و واگراشتن
آن از بدی او که آن در (۱۰۴۹ و ۱۰۵۰)

افزوده شدن قندهار به هندوستان

در همان روزها شاه عباس بزرگ که پادشاه
ایران بود مرده بود و نیره او شاه صفی که دارای
تخت و نگین شده بود دست ستم برکشاد و تیغ
بیداد در میان بزرگان ایران نهاد و چون فرمانده

شاهجهان پور جہانگیر

قندھار علی مردان خان را بخواند او از بیم جان خود
 آن شهر را سپرد چاکران شاهجهان نمودہ
 روی بہ دہلی آورد و خود را در پناہ او آسودہ ساخت
 شاهجهان او را گرامی داشته [۱۰۴۷] [۱۹۳۷]
 زیر سایہ پرورش خودش نوازشها فرمود و او چون
 در ہنر جنگ آزمائی و لشکر کشی کار گشتہ و در شہرت
 بسیار دلیر بود کارش بزودی بالا گرفت
 شاهجهان تخت اورا در کار لشکر کشی بر سر بلخ سیانہ
 پس از آن ہمیشہ اورا بفرمانفرمائی کشور
 مانند کشمیر و کابل و دیگر جایہا و بسرکردگی سپاہ
 ہنگام جنگها سرفراز میفرمود
 گویند بہ ہمان سان کہ از وائائی و کاروانی
 و داوگری و دلاوری در دربار شاهجهان سیانہ بلند

داستان ترکتازان هند

رسید از کارهای نیک که سودمند همه گان باشد
و مهمانیهای همگان و دستگیری چارگان در دهان
مردم نیز از جمنده گردید چنانکه جوی بزرگی که هنوز در
وادی بنام او روان است گواه دیگر کارهای او میباشد
از روزیکه بدخشان از چنگ میرزا سلیمان
بیرون رفت مانند بلخ در دست اوزبکان ماند تا
آندم که فرمانده آن نادر محمدخان برادر کبیر امام قلیخان
پادشاه ترکستان بود و او برادرزاده خود عبدالعزیزخان
پسر نادر محمدخان را رساند که سامان بدخشان را
بهم زند و همین یکی خواهش انگیز دل شاه جهان شد
و او را با آنکه از چند سال پشت به بالش آسایش
در راه بود بر آن داشت که باز یافت آنچه بسته
بخشور پدریش بود سر بلند نمود و پای آمادگی پیش

نهاده علیمردان را با شکر می بر آن کشور گیل

فرمود

علیمردان با سپاه از دل کوهستان هندو کش
گزر کرده آن کشور را زیر و زبر و اوزبکان

را در بدر ساخت و چون پیش آهنگ لشکر زین

با سختی فراوان نمودار شد به بیم آنکه مبادا راهش

از فرودین بسته گردد بی آنکه جلو وزیدن بادها

برینی بند استواری برپا نماید و امان آن کشور

را که سراسر آلوده از خار و خاشاک بیگانه و

گرد و خاک سواران اوزبک بود پاکیزه دارد به

هندوستان بازگشت

سال دیگر آن کار را سپرد راجه جکت سنگ راجه

کوته نمودند و او با چهارده هزار راجپوت که همه را

داستان ترکنازان هند

په پهل شاه از کشور خود گرفته بود بسوی هند کوش
جیش نمود و چون بدان کوستان رسید بسیار
همان لشکر راجپوت کرده های دشوار گزار آن را
آتش زد سنگها را شکست تنگها را فرخ کرد راه را
راشاده نمود و با آن زور و شور از روی برف
بر سر دشمن راند که یورشهای سخت اوزبکان
را دوچار نومیدی گرداند

گویند خود راجه در آن راه های سخت پر برف
بیل و کلنگ دست میگرفت و با دیگر راجپوتان
بکند و کوب زمین میپرداخت مگر اینکه با هویدا نمودن
آنهمه کوشش که به گفته همه سرمایه سترگ نارنجش
آن گروه است و آشکار ساختن همان ولاور
و بهادری و تن بکارویی که ویژه خودشان است

و بس باز چهره کار بگونه پدیدار شد که شاهجهان
 چاره ندید جز آنکه خودش آهنگ کابل نموده
 فرزند سوم خود شاهزاده مراد را همراهی ۱۰۵۵
 علیمردان خان و پنج هزار سوار و ده هزار پیاده بر
 سر بلخ فرستاد

شاهزاده بر بنامی علیمردان یکدو تن از پسران
 نادر محمد خان را روبرو کرد و چنانکه آن سردار بلخ را
 به پیمان سپرد شاهزاده نمود و آن کشور بدیگر کشوران
 شاهجهان افزوده شد

در آنمیان نادر محمد خان نشانهای بدیپمانی ۱۰۵۶
 از شاهزاده دیده به ایران گریخت و پناه به شا

عباس دوم برد
 عباس فرودگاه او را گرامی داشته میش از

داستان ترکمانان هند

آنچه شایسته جایگاه او بود و باره او هویدا نموده
 با سامانی که در خور پاه شان بود او را روانه نمود و لشکر
 گرانی از خراسان بیاری او نامزد فرمود
 از نسوی شاه جهان تا آن هنگام به دہلی برگشته بود
 و شاهزاده مراد از اینک دستهای لشکر دشمن در
 خاک تازه او ریخته و بر دنی با میرسانیدند لبتوه آمد
 و از شنیدن نزدیک آمدن لشکر ایران بیدل
 شده پیش از آن نیزتاب پیروی اندیشه پاس
 علیمردان را نداشت ناگزیر بی آنکه از پدر دستور
 خواهد بلخ را رها کرده به دہلی آمده بنگاه خشم و
 باز پرس پدر نگریسته شد و نادر محمد خان دوباره بر
 آن کشور باسانی دست یافت
 سال دیگر شاه جهان کشادین گره کار

۱۰۵۶
 ۱۹۴۷

بلخ را بناخن کوشش فرزند چهارم خود شاهزاده
اورنگ زیب و انواده او را با لشکر فراوانی بدان
سوی فرستاد و خودش نیز برای پشتیبانی او
به کابل درآمد

اورنگ زیب اوزبکان را شکست داده بلخ را
گرفت و تاور محمد خان دوباره به شاه عباس
پناه برد و باز بنوازشهای شاهنشاهی برخوردگر
پیش از آنکه سپاهی بیاری او نامزد شود در این
مرد و شاه عباس فرمود تا هر چه مرده ریگ او
بود که گویند به پنج لک روپیه میرسید به فرزند
او عبد الغزیز خان رسانیدند و او سپاهی در
آنسوی رود رود نموده از آب بکتر گزر کرد و سپاهیان
مغول را چنان هراسان ساخت که اورنگ زیب

واستان سرکناران هند

پس از فیروزیهای چند ناگزیر شد که چارویوار بلخ را
پناه جایی خود کرد و چونگی بیچارگی خود را به کابل
بگذاشت

یکی از نویسندگان انگریز که نادر محمد خان را همه جا
نظر محمد می نویسد چنین می نگارد که او در دومین بار
چون از شاه ایران و ملک او نومید شد
روی بدرگاه شاه جهان نهاد و او از آن روی که جان
های بسیار و کنجهای بی شمار بر سر کار بلخ بر باد داده
و بجائی نرسیده بود آن کشور را بدو بخشید مگر
چون درین سخن نیست که نادر محمد خان بار دوم
که به ایران پناه برد همانجا مرد چنانکه کالبد او را
پسند فرستاده آنجا بنجاک سپردند و آنرا هم
خودش دم مرگ گفته بود که چنان کنند پس

میستواند بود که عبدالعزیز در همان گاه که کار را بر
 اوزنگ زیب تنگ نمود برای آسانی کار خود کسی
 نزد شاهجهان فرستاده خویشش نموده باشد که از
 سر بلخ درگذرند و آن کشورها باو واگزارند و شاه
 جهان که خود را از آنگونه جنگهای زیان کار خسته و
 فرزند را در تنگنای درماندگی بسته دیده آنرا پذیرفته
 و به اوزنگ زیب گفته فرستاده باشد که جایهائیرا که گرفته
 واگزارد و بیاید

باری اوزنگ زیب بلخ را رها کرده ره نورد و سوی
 کابل شد و تا هندوکش اوزبکان و نبال او را
 دل نکردند همه جا خود را زدند سپاه او و آزار بسیار
 بمروم اردو رسانیده سامانها ینجا نمودند و چون از گردن
 های آن سرزیر شد کوهستانیان و گروه هزاره

داستان ترکتازان هند

دست بتاراج رخت او بگشادند و سرمانیرچنان به
زور شد که هر آزاری که از آنها کم دیدند ازین سبب
کشیدند

اورنگ زیب با سران سپاه و بزرگان درگاه
خود را تندرست به کابل رسانید مگر اینکه لشکرهای
هر کدام که به کابل رسید با سری بی سان و گونه
سیار پریشان بود زیرا که از سختی سرما و برف
برج و داشتند برای جان خود سپرد آنگونه راه
زنان نمودند

باز گرفتن پادشاه ایران قندهار را
چنانکه گفته شد از رویکه علی مروان خان از بیم شاه
صغی که پادشاه سمرقند خواری بود قندهار را به
شاه جهان وگذاشت تا همه روزگار پادشاهی شاه صغی

شاهجهان پور جهانگیر

و نارسیدگی عباس دوم آن کشور در دست کارکنان
شاهجهان ماند بی آنکه ناگوار گوته پدیدار شود و تا
عباس که در ده سالگی به تخت ایران نشست ماه
شانزده گزارشت با لشکر گرانی به قندهار ^{۵۸} _{۱۴۳۸}
آمده آن را در چله زمستان در میان گرفت و پس
از دو ماه و نیم بکشود
گویند برور قندهار چنان دادگرانه رفتار نمود که همه
مردم از او خوشنود شدند چنانکه لشکریانش یک پیاز
از کسی برفت یا بزور نگرفتند و بفرمان او برآید
هر چیز که اردویش را در کار بود پول دادند
آنگاه عباس ساخلو بسیار ورستی در آنجا گزارشته
به هرات برگشت
شاهجهان که از جنبش لشکر ایران بسوی قندهار

آنگی یافت دروم فرمان به اورنگ زیب فرستاد که
 با سعدالله خان دستور از پنجاب بدانسوی شتابند و
 خودش نیز ونبال او روبه کابل نهاد
 چون در آن هنگام راه آمدوشد میان هند و کابل
 از ریزش برف بند بود اورنگ زیب که پس از هزار
 گونه رنج آزمائی به کابل رسید برای سرانجام سالان
 سپاه ناگزیر چندی در آنجا ماند و در آنمیان کار از کار
 گذشته بود

آنگاه اورنگ زیب با لشکر بسیار گرانی از کابل به
 قندهار آمده آن شهر را فرو گرفت و سنگها
 و هر کوبها گرداگرد آن برافراخت و از آبونهای
 بسیار رخنهها بهر سو در انداخت و گاه و بیگاه بسوی
 باره و دروازهها همی تاخت و از شلیک توپخانه که

بر سنگرهای سرکوب رو بشهر سوار کرده بود لرزه ها
بر سر پای شهر در انداخته گوش باره نشینان را
کر بهی ساخت مگر اینکه شورشهای ورونیان بر
یورشهای ورونیان آتمایه چربید که آن همه گوش
سودی بخشید

اورنگ زیب با آنکه شکران ایران بار بار از شهر
برآمده سر دوست اردویش را می شکستند و دل
اورا از زبانی که به سپاهیانش میرسانیدند خستند
باز پایش از جای در زرفت و چون شنید که یک دسته
شکر ایران از بهرات بیاری شهر بندان روان
شده است جای خود از دست نداد و سپاهی
پیشباز آنان فرستاد

آنها خورا و و چار آن سپاه نکردند بهر سوی خستند

داستان ترکنازان هند

و هر جا را که انبارخانه گاه و چو شناختند زبر و بر ساق^{تخت}
و راه های درآمد هرگونه خوراکی را بر اردوی اورنگ زیب
چنان بستند که او از روی بیچارگی از در قندهار پس از
چار ماه توپ اندازی برخاست و به کابل شتافت
زیرا که فرمانده قندهار نیز آنماید و لاوری و پایداری در
نگاهداشتن شهر بکار برده بود که یک گونه مایه نوسیدگی
اورنگ زیب شده بود

۱۰۵۹
شاه جهان پیش از رسیدن اورنگ زیب
از کابل به هند برگشت ازینروی او در لاهور به پیشگاه
پدر رسید

سال دیگر را شاه جهان بدستور هر ساله به گلگشت
کشمیر رفت و همه را در خوشگزرانی های گوناگون
بسربرد

شاهجهان پور جهانگیر

سال پس از آن را باز شکر انبوهی از گروه
راجپوت و دیگر شکریان منول و میت و پشت
توپ بزرگ و کوچک و گلکاران و بیل و کلنگ
داران و آهونگران و هرگونه مردان کار ۱۰۶۱
۱۶۵۲
بسروداری اورنگ زیب بر سر قندھار فرستاد و
سعدالدخان دستور را همراه او کرد و خودش
نیز بدستور روانه کابل شد

این بار نیز با آنمه فراہمی سامان آماوگی بجز آنکہ
کاری از پیش نبروند پس از آنکہ ہرچہ داشتند
پایان رسانیدند چنان کار بر شان تنگ شد
کہ بکابل پس نشستند از آنجا شاهجهان او را بفرمان
فرمائی وکن فرستادہ خودش بہ دہلی آمد
فرستادہن شاهجهان لشکر بزرگی

دستان ترکمانان هند

بسرور بی داراشکوه به قندهار

بار سوم

شاهجهان با آنمه سنگهای نوسیدی و گلوله های
 آتش کردار که بار بار از شکنجه های قندهار بر سر
 سپاهش بارید باز گلبن آرزویش جز آنکه پزوده
 نشد گلهای خندان تازه نیز بار آورد مگر اینکه خندان
 شان هم بر اندیشه های ناشدنی او بود چنانکه
 در دستان دیگر فرمانداو تا لشکری در لاهور فرام
 شد که بیش از دو برابر آن بود که همراه
 اورنگزیب فرستاد و در بهار آینده به سرور
 شاهزاده داراشکوه به قندهار روانه فرمود و خودش
 هم بسوی کابل چنانکه خوی او بود آهنگ نمود
 داراشکوه از آنجا که فرزند مهتر شاهجهان و

۱۰۶۳
۱۶۵۳

جای نشین او بود همیشه در دربار میماند و همین یکی آن
 رشک او را در دل برادرانش میافروخت و از
 اینکه برادرانش از ریزش شکر کشها و داشتن فرمان
 فرمائی در کشور های بزرگ گوی ناموری در پی او بود
 او نیز از آتش رشک آنان می سوخت تا آن دم که پدر
 را باز در شکر فرستادن به قندهار آماده دید و میبایست
 رومی کار کرده در خواست نمود که او را بسپهدی
 آن لشکر بفرز فرمایند تا در گرفتن قندهار بخت آزمایی
 کند و چون در خواستش پذیرفته شد در هنگام نیکی
 که اختر شناسان نشان دادند بهمان گونه که براس
 او رنگزب و دیگران نیز چنان سیکویدند از وی برآمده در راه
 که فراهم جای سپاه بود به شکر پیوست و از آنجا
 راه قندهار را پیووه آن شهر را در میان گرفت

داستان ترکمانان هند

و از آنچه در خورِ گردگیری و باره‌کشانی بود خروده فرو
گذاشت ننمود

از همه کارگرتر یکی اینکه ده توپ باره‌کوب بر فرارِ شیشه
سخت بلندی کشید که سرکوب شهر بود
دیگری اینکه هم‌چشمی برادر او را در گرفتن شهر
چنان بخود کرده بود که همه سران سپاه را پیش خواند
و همه شان را در پاس آبروی مردانگی و ستودگی
یافتن نشان سرخروئی بسختان بلند یادآور
کرده نیایشها نمود آنگاه دست بکارزار برکشود
گویند تو چنان شهر را بجائی برده بودی که سرکوب
سرپرده خودش بود مگر اینکه تا توپ دشمن خاموش
نشد او از سنگر خود بچنید و دست از شلیک
بکشید و باز چون دید آنهمه کوشش بجائی نرسید

شاهجهان پور جهانگیر

و روی نویسی پدیدار گردید افسران را خواند و فرمود
 من آن کار را که دو بار بر سر اورنگزیب آمد بر خود
 نمی پسندم از نیروی اندیشه من اینست که تا شهر
 را نگیرم از اینجا نروم پس از همه شما خواهش دارم
 که با من هم اندیش باشید
 گویند اگر چه خودش در هماندم دانست که دستش
 بجائی بند نخواهد شد مگر چونکه جاو و گران و دیگر فریبندگان
 که همیشه با او میمانند او را به فیروزی و کامیابی
 نوید داده بودند به گول آنها فریفته شده باند او
 روز نهم ماه و نهم سال یک هزار و شصت و
 سه پیش از رسیدن سپیده با همه سپاه بر شهر
 یورش برد و با اینکه شکر یانش بر سر دیوار در
 رسیدند از کاروانی و دلاوری باره گیان چنان کی

داستان ترکمانان هند

خورد و از شماره سپاهش آرمایه کاسته شد که چاره
اش همان بود که بسوی کابل گریخت
آنگاه ایرانیان او را دنبال کرده سر اسیمه اش کردند
و چون افغانان نیز بدسته های لشکریانش زدند با
زبانی که پیش از آن در اندیشه نمیگنجید به کابل درآمد
و از آنجا به لاهور شتافت و قندهار که از گاه کشته
شدش بدست پابر بیشتر سنگام را زیر فرمان
پادشاهان آنگاه بود یکباره از دست مغولان هند
بیرون رفت

پس از آن تا دو سال بخشگرانی و آسایش
سرم برده شد و ناگواری روی ننمود بجز مرگ
سعدالدخان که گویند دستوری بود بزرگوار و کار
شناسی نامدار و فرزندانش پس از خودش تا

میش از یکصد سال با همان گونه کارگزاریهای بخرد
که ویژه خودش بود بر در آستانه زیستند
کاریکه در آن روزها انجام یافت پیمانها و کن بود که
از نزدیک بیست سال پیش آغاز شده بود و نیز
بستن باگزاری بر آنها از روی دستوری که راجع
تو در مل نهاده بود

آغاز نمودن اورنگ زیب رفتارها

جنگجویانه در و کن
پس از آن آسایش دو ساله اورنگزین در کن
دست بکارهایی زد که انجام شان نیکو نبود زیرا که
بدست خود آتشی برافروخت که زبانه اش بالا گرفت
و اخگرهای جهانشورش در گوشه و کنار خانه کرد و
هریک از آنها در هنگام خود بجای های دیگر در گرفت